



۲۰۱۹/۰۷/۳۰

محمد داؤد مومند

برداشت من از شخصیت و پندار های استاد پژواک

این جانب با شاخه های خانواده معروف، عیبدی و پژواک، تقریباً از مدت شصت سال به اینطرف معرفت دارم، من افتخار و سعادت شاگردی پوهاند فضل ربی پژواک را، که متقی ترین عضو خانواده پژواک بود، در پوهنتون کابل داشتم، که این رابطه استادی و شاگردی به یک دوستی مستدام و خلل ناپذیر، قوام یافت. طوریکه قبلاً در گذشته یاد آوری نموده بودم، من استاد پژواک را سه بار از نزدیک ملاقات کرده ام:

بار اول زمانیکه در لیسه حبیبیه بودم از تشریف آوری پژواک اطلاع یافتیم و من با یک دوست خود بنام ربانی رسولی که علاقه مندی خاصی به ادبیات داشت، غرض ملاقات استاد پژواک که در هوتل کابل اقامت داشت، شتافتیم، دو شخص دیگر یعنی مرحوم گویا اعتمادی و شاعلی نیز در خدمت پژواک حضور داشتند.

استاد پژواک کتاب علی دشتی بنام «در قلمرو سعدی» را در دست داشت و انتقاداتی بر نوشته های علی دشتی به عمل آورد، بعداً استاد پژواک شعری را قرأت نمود که هر بیت به جمله «هم گذشت» اختتام میپذیرفت، من در آن زمان شعری به اقتفا شعر مذکور سرودم که تنها بیت آخر آن تا هنوز به خاطر هست، بدین معنی:

از درد دل تپیدم به پژواک چون جرس

روزی رسد که این دل ناکام هم گذشت

بار دوم استاد پژواک را در قریه آبایی شان در باغوانی ننگرهار ملاقات نمودیم، که هدف از ملاقات دومی، عرض تسلیت و فاتحه به ارتباط وفات والده مرحومه شان بود.

بار سوم استاد پژواک را در اوایل کودتای سردار صاحب بزرگ، در هوتل انتر کانتی ننتل به معیت پوهاند صاحب فضل ربی پژواک ملاقات نمودم، در صحبت اخیر سؤالی از استاد پژواک به عمل آوردم که متأسفانه سوال خودم به خاطر نیست ولی جواب استاد پژواک مشعر برین بود که اینکار باید در پرتو قانون صورت پذیرد، جواب مذکور دال روشن بدین است که استاد پژواک به حیث یک انسان متمدن به اصالت قانون اعتقاد داشت نه به اصالت حکم زمامدار که به مثابه قانون باشد. هم چنان به اساس امر پوهاند فضل ربی پژواک، زمانیکه استاد پژواک در اضلاع متحده به سر میبردند، با شان تماس تلفونی داشتم.

استاد پژواک بدون شک یکی از سیاستمداران و سیاست دانان و ادبای ورزیده تاریخ معاصر جامعه ما بود، مربی و مشوق بزرگ پژواک در ساحه دانش و ادب علامه سلجوقی و در ساحه سیاست سردار محمد نعیم خان بود.

دولت شاهی و حکومت ملی افغانستان با درک سالم و اهلیت و لیاقت و شایستگی استاد پژواک، موصوف را مناسب ترین شخص برای وظیفه نمایندگی کشور در سازمان جهانی ملل متحد تشخیص و توظیف نمودند که مشارالیه در طول سالیان بسیار متمادی، نمایندگی با عظمتی از مردم و کشور خود نمودند. استاد پژواک باری هم نظر به استعداد خداداد و تبارز شخصیت چشمگیرش، به مقام ریاست اسامبله عمومی سازمان ملل متحد نایل آمد، که یقیناً مایه رشک ایرانیان تنگ نظر گردید.

بر سبیل تفنن بی مورد نخواهد بود، حکایتی را درین قسمت با قاریین گرام شریک سازم، که ممکن برای شان دلچسپ خواهد بود: گویند حکومت افغانستان در نظر داشت یک وفد سیاسی را به ریاست داکتر ظاهر خان غرض ملاقات به پاکستان اعزام دارد، بدین منظور وزیر خارجه کشور، سردار صاحب محمد نعیم خان، شاغلو داکتر ظاهر خان و پژواک را به حضور خود خواست، ضمن صحبت استاد پژواک، سردار صاحب نعیم خان را مخاطب قرار داده گفت: پاکستان نود و نه کوریر دیپلومات دارند و افغانستان یکصد و یک!

سردار محمد نعیم خان از این ادعای پژواک متعجب گردیده خواهان وضاحت گردید. پژواک در جواب گفت که گفته اند: صد پغمانی، یک لغمانی، به این حساب داکتر ظاهر خان حیثیت صد دیپلومات را دارد، و زمانیکه مرا هم با علاوه کنید عدد یکصد و یک بدست میاید. سردار نعیم خان از این شوخی پژواک بسیار زیاد خندید.

ذواتی هم در آن زمان به این نظر بودند که حکومت افغانستان، از موجودیت پژواک در کشور هراس داشته و روی همین منظور موصوف را، به وظایف خارج کشور گماشتند.

این نظر از هر لحاظ کاملاً طفلانه است، زیرا پژواک مانند محمودی و غبار و مشروطه خواهان و امثال و اقران شان یک شخصیت انقلابی و ضد دولتی و یا هم امانیست نبود.

از طرفی هم، استاد پژواک و خانواده اش از نظر تباری اصلاً به یک شعبه کوچک قومی ارتباط داشت نه به یکی از اقوام بزرگ پشتون تبار که یک اصل اهم و انکار ناپذیر، در قسمت اعتبار و نفوذ و زعامت و قیادت در جامعه عنعنه پرست کشور و محیط آبابی و اجدادی ما محسوب میگردد.

استاد پژواک یک شخص روشنفکر و منور و آزادی خواه و طرفدار ترقی و تعالی کشور و آسایش مردم خود بود، او شاید نظریاتی در زمینه داشته و آرزومند تطبیق آن بود، چنانکه شخصیت های دیگر کشور ما نیز هر کدام در زمینه آرزومند تطبیق آراء و نظریات خویش بودند، ولی این آرزومندی ها دلیل آن شده نمیتواند، که ایشان را در مخالفت و معاضدت نظام کشور قرار داده، زعمای کشور را به ارتباط امیال سیاسی شان مظنون و هراسان سازد. استاد پژواک به حیث یک شخصیت چند بعدی، در کنار لیاقت و اهلیت سیاسی اش، شاعر و نویسنده و الامقامی نیز بوده است. استاد خلیلی در جواب یک مرآوده ارادت میان پژواک و خلیلی چنین سروده است:

نثر من در پیش نثرش چون خزف پیش گهر

نظم او پهلوی نظم همچو گل پهلوی خار

همانا در بیت فوق، خلیلی در قسمت شعر و مقایسه نبوغ شعری خود با پژواک، از شکسته نفسی کار گرفته است، ولی تا جایی که من شخصاً دو، سه اثر نثر خلیلی مانند «از بلخ تا قونیه» و «نی نامه» و «عیاری از خراسان» را مطالعه نموده ام، سبک نثر خلیلی، سلاست نثر استاد پژواک را ندارد.

امیدوارم پدر شعر نو در کشور، استاد محمود جان فارانی، در زمینه با ادعایم موافق باشند، چون ذکر خیری از استاد محمود فارانی بعمل آمد خاطره ای از پنجاه سال قبل در ذهنم تداعی نمود که باری در رادیو کابل مناظره ای ادبی میان مرحوم فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه اسبق، که خود شخص بسیار فاضلی بود، بنام فیضی کابلی در حمایت از سبک شعر کلاسیک در کشور و محمود جان فارانی در حمایت سبک شعر نو، صورت پذیرفت، و تا جایی که بخاطر دارم هردوی شان نمایندگی با عظمتی از هردو سبک نمودند و هردوی شان برنده این مناظره جالب بودند.

طوریکه هیچ انسان ولو در رشته اختصاصی اش، عاری از اشتباه شده نمیتواند، که استاد پژواک نمیتواند ازین قاعده مستثنی باشد. پژواک در دوره جمهوری کودتایی، به نمایندگی از رئیس دولت یعنی سردار داؤد خان در مؤتمراسلامی منعقد اسلام آباد در پاکستان اشتراک نمود، قرار تعامل سیاسی، زمانیکه که یک شخصی به نمایندگی از رئیس دولت یا حکومت به یک کشور دیگر مسافرت مینماید، معمولاً رییس حکومت یا دولت کشور میزبان باید از نماینده مذکور در میدان هوایی استقبال نماید ولی متأسفانه ذولفقار علی بوتو، از این تعامل، تغافل ورزید و استاد پژواک به عوض اینکه موضوع را در با رعایت آداب و شیوه دیپلماتیک با بوتو طرح مینمود در جریان مجلس مؤتمر اسلامی، بوتو را مورد سرزنش و انتقاد قرار داد، که موجب گفتگو میان شان گردید و پژواک در آخر گفت: «لعنت الله علی الکاذبین» این گفتار پژواک موجب بر آشفتگی نمایندگان کشور های اسلامی گردیده و هر کدام شان در حالیکه با دست های خود به پژواک اشاره میکردند با صدای بلند به او گفتند که در جایش بنشینند.

این حرکت غیر دیپلماتیک و غیر مترقیه پژواک در حلقه های سیاسی کشور با تعجب مواجه گردید. اینک استاد پژواک بعد از خروج از وطن روی کدام دلیلی به خاک های مغصوبه افغانستان شرقی که امروز در ید تصرف میراث خور استعمار انگلیس یعنی پاکستان قرار دارد، تشریف برد پی برده نمیتوانم، ولی پژواک باید به حیث یک مغز متفکر سیاسی، بیشتر از هر کس دیگر میدانست که چطور ممکن است بتواند زیر ریش ضیاءالحق ملعون، دشمن درجه یک کشور و ملت افغان و در کنار گروه های فاسد جهادی و رهبران و قوماندانان مخلوق آس آس مصدر خدمتی گردد؟

البته پژواک به حیث یک فرزند راستین ملت افغان در اخبار مجاهد ولس به مدیریت محمد حسن ولسم نوشت: «دولت و حکومت پاکستان حق ندارد در مجامع جهانی از کشور و ملت افغان به حیث مقام وصایت نمایندگی کند.»

همان بود که به روز دوم پلیس پاکستان با بی عزتی کامل به پژواک اخطار داد که باید فوراً از آن خاک خارج گردد. پژواک اخراج گردید و محمد حسن ولسم روانه زندان شد. متأسفانه از طرف رهبران و قوماندانان بی ننگ جهادی کوچکترین عکس العملی، علیه این تصمیم پاکستان به عمل نیامد.

استاد پژواک در سال هشتاد نامه ای عنوانی برخی از شخصیت های معزز کشور مانند داکتر یوسف خان، داکتر صمد حامد، داکتر طبیبی و دیگران بمنظور تشکل یک کمیته نوشت و در آن نامه مشکل اقتصادی خود را در زمینه مسافرت نیز تذکر داده بود. از زمره شخصیت های مذکور، داکتر صاحب صمد حامد نامه جوابیه شدید

الحنی به پژواک گسیل داشت و او را متهم با مسامحه با رژیم بی خدایان ساخته بود، زیرا استاد پژواک سالیان متمادی بعد از کودتای ثور در وطن ماند.

جای تعجب است که استاد پژواک به حیث یک دانشمند خبیر کشور و با خبر از تاریخ منطقه، دریک شعر خود بر علامه داکتر اقبال مفکر و نویسنده و شاعر بزرگ ضد انگلیسی نیم قاره هندوستان تاخته و نوشته است: **اقبال غلامی بود، در بند امامی بود.**

در حالیکه استاد پژواک بعد از سقوط حکومت داؤد خان بوطن برگشت و سالیان طولانی در زیر سایه حکومت غلامان شوروی و رفقای حسن چپ «حسن شرق» سپری نمود، چیزی که استاد پژواک داکتر اقبال مرحوم را بدان متهم ساخته بود.

چند سال قبل در ویب سایت افغان جرمن از زبان استاد پژواک نقل قول نمودند که «**سردار داؤد خان بعد از وزیر اکبر خان بزرگترین شخصیت تاریخ افغانستان است.**»

اینکه پژواک در کدام زمان و در کجا به اظهار همچو ادعای مبادرت ورزیده، آیا این ادعا از نوشته های نشر شده خودش است و یا صرف یک نقل از زبان شان در کدام مجلس خصوصی است؟ اثبات و صراحتی وجود ندارد. اگر این ادعا حقیقت داشته باشد، باید استاد پژواک به حیث یک دانشمند قابل قدر و ذیصلاحیت، دلایل خود را با استناد به مدارک تاریخی و مقایسه و تحلیل همه جانبه این دو شخصیت یعنی اکبر خان و داؤد خان ابراز میداشت نه به شکل یک شعاری محتوا.

تا جایکه این جانب ابعاد شخصیت نوات مذکور یعنی وزیر اکبر خان و سردار داؤد خان را با هم در مقام مقایسه قرار میدهم، هیچگونه وجوه تشابهی را در زمینه، قابل ملاحظه نمی بینم.

اکبر خان یکی از سران بزرگ جهادی علیه قوای اشغالگر انگلیس بود و قرار روایات تاریخی، مکناتن را در جنگ تن به تن میکشد، نواتی هم مانند مؤرخ، استاد حداد به این عقیده است که مکناتن را محافظ وزیر اکبر خان کشته است، به هر صورت اینکه مکناتن توسط اکبرخان یا محافظش کشته شده در هر حالت این افتخار نصیب مردم آزادی خواه تاریخ کشور ماست.

اما سردار صاحب بزرگ هرگز در کدام جنگ میهنی و حتا جنگ نجات کشور از چنگ تبهکاران سقوی که تمام دست آورد های ترقی خواهانه غازی امان الله را با خاک یکسان ساختند، سهمی نداشته بلکه یگانه جنگی که سردار صاحب قوماندان اعلائی آن بود، جنگ علیه توده های مظلوم مردم خودش یعنی علیه قوم صافی بود، مراجعه شود به تحقیق دقیق استاد داکتر زمانی منتشره ویب سایت افغان جرمن.

هم وطن دیگری از ملاقات خود در پینسور با مرحوم پژواک یاد آوری نموده و از زبان شان چنین نقل قول میکند: که «من در زندگی ام مانند داؤد خان رهبر با پرنسیپ را در تاریخ افغانستان سراغ نکرده ام. من در وقت اخیر جمهوریت داؤد خان به بعضی کار هایش مخالف بودم و اختلاف نظر داشتم ولی امروز از آن مخالفت ها نادم هستم.» متأسفانه تذکرات فوق الذکر نیز در تمام ابعاد آن با علم، دانش، فضیلت و طبیعت آزاد منش و حق بینی و حق پسند استاد پژواک در منافات کامل قرار دارد. همچو گفتار بی مسؤولیت اهانت به تمام بزرگان و زعمای تاریخ کشور است.

اینکه استاد پژواک در وقت اخیر دوره داؤد خان با بعضی کار هایش مخالف بود و اختلاف نظر داشت ولی امروز از آن ابراز ندامت میکند، خیلی طفلانه و دور از باور به نظر میرسد.

آیا خنده آور نیست که پژواک بعد از یک عمر تجارب در ساحات مختلف حیات و به حیث یک شخص جهان دیده و به حیث یک شخص با پرنسپ، همچو مطالبی را اظهار نماید که با عقل و منطق در تضاد کامل قرار داشته باشد؟ معلوم نیست که پژواک با کدام کار های داؤد خان مخالف بود و به آن اختلاف نظر داشت؟ آیا این اختلافات روی اصول و پرنسپ هایی استوار بود که پژواک به آن معتقد بود؟ آیا این اختلاف نظر، در موازات منافع ملی مردم و کشور افغانستان قرار داشت؛ یا این اختلافات صرف جنبه سلیقوی و روبنایی داشت؟

اگر این اختلافات روی یک سلسله پرنسپ های ملی استوار بوده، پس ندامت از آن بی پرنسپیی تلقی نمیگردد و یا اگر این اختلافات صرف جنبه سلیقوی و ذوقی داشت، همچو ابراز نظر باشخصیت پژواک در تمام ابعاد آن متصادم نیست؟ یقین که هست!

این جانب با درک و شناختی که عمری از طرز دید و فهم و نکاوت و استعداد سرشار پژواک دارم به این عقیده هستم که این روایات به جز افسانه، افتراء و دروغ و مجعولاتی بیش نیست که سردار پرستان و پیروان کودتای سرطانی، به منظور بزرگ ساختن معبود سیاسی شان، از اذهان منجمد و معلول شان تراوش داده اند و اثباتی برای آن ندارند.

به فرموده، پوهندوی داکتر صاحب سید عبدالله کاظم که باری با ارتباط یکی از نوشته این جانب نوشته بود:

«خداند بر ضمائر آگاه است.»

آفتاب امد دلیل افتاب

با عرض مراتب احترام و شکران.

